

روشن‌فکران

پیش‌گروان

مبارزه، مقاومت و پیروزی

- علی احمدی فراهانی



شهر بوشهر بر گزار شد. تارنمای مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، در معرفی این ۲۳ مقاله آورده است:

درادامه مجموعه کتاب‌هایی که مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، درباره عملکرد سیاه استعمار انگلیس در ایران منتشر ساخته، جلد سوم کتاب ایران و استعمار انگلیس، هم‌زمان با مقاله برگزیده از مجموعه مقالاتی است که در جریان سومین همایش ایران و استعمار انگلیس در دوازدهم شهریور ماه ۱۳۹۲، در مجموعه فرهنگی نهم دی بوشهر ارائه گردید. همایش مذکور با شرکت پژوهشگران و کارشناسان ارشد روابط ایران و انگلیس از سراسر کشور، با همکاری و مشارکت امام جمعه بوشهر، استانداری و مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی برگزار شد. در این کتاب علاقه‌مندان به تاریخ مبارزات مردم ایران با استعمار انگلیس، از ابعاد مختلف جانفشانی‌ها و از خود گذشتگی‌های مردم ایران، در برابر انواع و اقسام توطئه‌های انگلیسی‌ها در کشور آشنا می‌شوند. همچنین اگرعلاقمند هستید با افرادی که در سال‌های طولانی مداخله انگلیسی‌ها در



ایران به ویژه در جنوب کشور به مبارزه علیه این پدیده و شکردهای استعمارگران برای سلطه‌جویی بر مردم ایران آشنا شوید؛ حتماً شما را به خواندن این کتاب دعوت می‌کنیم. مهم‌ترین موضوعات مورد بحث در این کتاب، عبارت‌اند از:

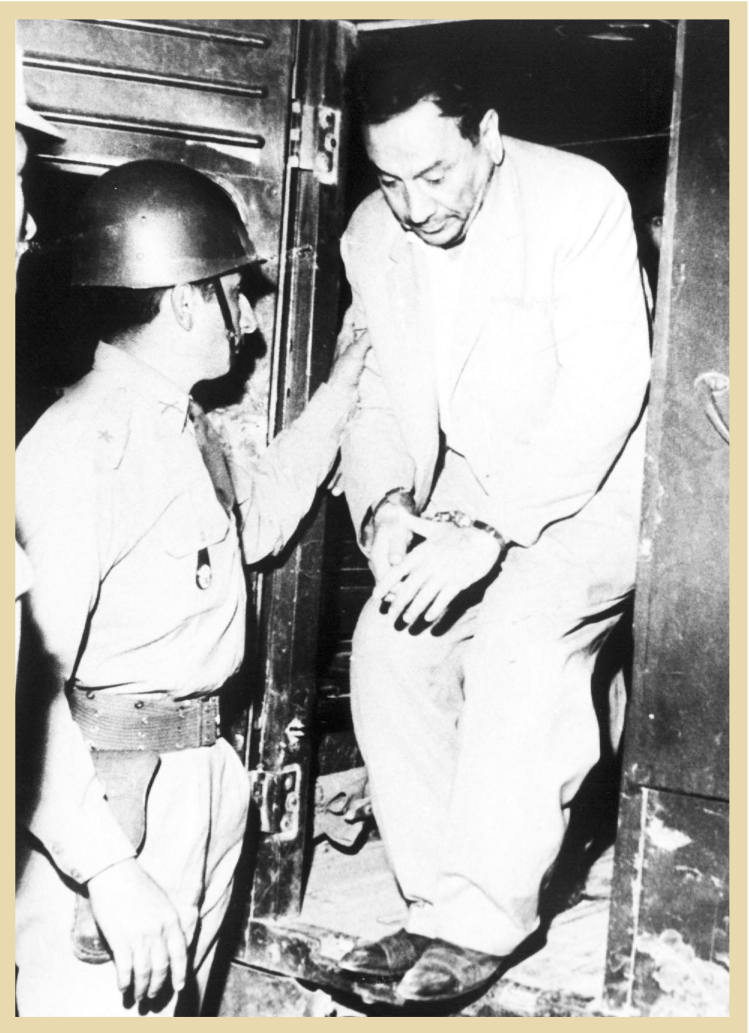
- ۱- نبرد مرجعیت شیعی با استعمار انگلیس.
- ۲- جنگ فارس و مقابله با استعمار انگلیس.
- ۳- خلیج سرنوش ساز منجیل.
- ۴- نقش فدائیان اسلام در پیروزی نهضت ملی نفت.
- ۵- مقاومت دولت قاجار، در مقابل منع برده فروشی.
- ۶- اقتدار سیاسی حاج‌ملاعلی کنی، در برابر تهاجم غرب و استبداد داخلی.
- ۷- اعتراضات مردمی در برابر نقش استعماری انگلستان، در بروز قحطی ایران.
- ۸- واکنش نخبگان ایرانی خارج از کشور، نسبت به تجاوزات متفقین.
- ۹- نقش رئیسعلی دلاوری، در تداوم مبارزه علیه استعمار انگلیس.
- ۱۰- آیت‌الله سیدمحمدتقی خوانساری، اسوه مبارزه علیه استعمار انگلیس.
- ۱۱- نقش استعمار انگلستان، در سرکوب نهضت میرزاکوچک خان.
- ۱۲- مقاومت مردمی بوشهر، در برابر اشغالگری انگلیس در جنگ جهانی اول.
- ۱۳- تحریم اقتصادی انگلیس علیه ایران، اقتصاد مقاومتی ۱۳۳۰–۱۳۳۲.
- ۱۴- واکنش شاعران عصر مشروطه به سیاست‌های استعماری انگلستان.
- ۱۵- بازتاب جنگ جهانی اول، در اشعار ادیب پیشاوری.
- ۱۶- واکاوی استعمارستیزی نهضت جنگل (با تأکید بر مبارزه علیه استعمار انگلیس)
- ۱۷- نقش دعوت اسلام و بهائیت و نقش انگلیسی‌ها.
- ۱۸- مبارزات مردم آذربایجان علیه دولت استعماری انگلیس، در نهضت نفت.
- ۱۹- پیشروان ایرانی و کالا و سرمایه انگلیسی، در عصر نوری.
- ۲۰- ایران و استعمار انگلیس، مقابله با قرارداد ۱۹۱۹م/ ۱۲۹۸ش».

نیمایر احمدیور

در دوران ظلمات، نور حسین را در دل داشت و افتخار او خدمتگزاری به اباعبدالله در تکیه‌ها و حسینیه‌ها بود. در ایام عاشورای حسینی، خود تکیه عظیمی به راه می‌انداخت که با دعوت از سخنرانان برجسته و سینه‌زنی و عزاداری برای امام حسین، خود را در درباری عشق حسین غوطه‌ور می‌کرد. دسته‌سینه‌زنی حسین بن علی که طیب به راه

می‌انداخت؛ یکی از مشهورترین دسته‌های سینه زنی است که در حوالی میدان شوش و خراسان، در ایام عاشورا و تاسوعا با حالتی سوگوارانه حرکت می‌کرد. و جمعیت بسیار فراوانی را در خود جای می‌داد. جمعیتی که از طبقات مختلف مردم تشکیل می‌شد و مرحوم طیب، خود یا گل مال کردن سر و با پوشیدن لباس مشکی، در میان مردم به راه می‌افتاد و اطعام می‌نمود. پس از اختلافات با دکنر محمد مصدق و در پی کودتای ۱۳۳۲ منزوی شد و بسیاری از کسانی که تا

دیروز با او همراهی می‌کردند، دور و بر وی را خالی کردند. اما مرحوم طیب با همان روح جوانمردی که داشت؛ ارتباط خویش را با وی قطع نکرد و در دیدار مرحوم کاشانی می‌رفت و از وی دلجویی می‌نمود. گزار شگر ساواک می‌نویسد: چندی است که طیب‌حاج رضایی، تغییر لحن داده و با طرفداران آیت‌الله کاشانی طرح دوستی ریخته. کما اینکه در ایام سوگواری ماه محرم، باقر نهایندی اغلب در تکیه طیب حاضر می‌شد. مخصوصاً در لیله جمعه



محرم، آزادی و شهادت برای طیب حاج‌رضایی در آیینه روایت‌ها و تحلیل‌ها

آن که خالکوبی نقش رضاخان بر بدن داشت باقیام علیه پهلوی رستگار شد

حفظ کردند. مرحوم طیب نیز اینگونه بود، او حتی در دوران ظلمات، نور حسین را در دل داشت و افتخار او خدمتگزاری به اباعبدالله در تکیه‌ها و حسینیه‌ها بود. در ایام عاشورای حسینی، خود تکیه عظیمی به راه می‌انداخت که با دعوت از سخنرانان برجسته و سینه‌زنی و عزاداری برای امام حسین، خود را در درباری عشق حسین غوطه‌ور می‌کرد. دسته‌سینه‌زنی حسین بن علی که طیب به راه

می‌انداخت؛ یکی از مشهورترین دسته‌های سینه زنی است که در حوالی میدان شوش و خراسان، در ایام عاشورا و تاسوعا با حالتی سوگوارانه حرکت می‌کرد. و جمعیت بسیار فراوانی را در خود جای می‌داد. جمعیتی که از طبقات مختلف مردم تشکیل می‌شد و مرحوم طیب، خود یا گل مال کردن سر و با پوشیدن لباس مشکی، در میان مردم به راه می‌افتاد و اطعام می‌نمود. پس از اختلافات با دکنر محمد مصدق و در پی کودتای ۱۳۳۲ منزوی شد و بسیاری از کسانی که تا دیروز با او همراهی می‌کردند، دور و بر وی را خالی کردند. اما مرحوم طیب با همان روح جوانمردی که داشت؛ ارتباط خویش را با وی قطع نکرد و در دیدار مرحوم کاشانی می‌رفت و از وی دلجویی می‌نمود. گزار شگر ساواک می‌نویسد: چندی است که طیب‌حاج رضایی، تغییر لحن داده و با طرفداران آیت‌الله کاشانی طرح دوستی ریخته. کما اینکه در ایام سوگواری ماه محرم، باقر نهایندی اغلب در تکیه طیب حاضر می‌شد. مخصوصاً در لیله جمعه

زمینه‌های تحول، در منش و شخصیت عیار تهران

بی تردید تحولاتی از قبیل آنچه برای شهید طیب حاج‌رضایی روی داد، یک شبه حاصل نمی‌شود و معطوف به زمینه‌ها و بسترهایی است که از قبل در فکر و منش چنین فردی می‌توان یافت. در زندگی طیب نیز می‌توان از نکاتی سراغ گرفت که او را در مسیر چنین انتخابی قرار می‌داده از قبیل: علاقه به امام حسین(ع) و برگزاری مراسم عزاداری آن امام همام در محرم، علاقه به علمای نامدار وقت و نیز برخورداری از صفاتی چون یاری مظلومان و کمک به فقرا. در دیباچه‌ای بر اثر «آزاد مرد، شهید طیب حاج‌رضایی به روایت اسناد ساواک»، درباره اینگونه گرایشات آن شهید چنین آمده است:

«در ایران در طی قرن‌ها، عشق به اسلام و خصوصاً سیدالشهدا(ع)، با خون مردم عجین شده و مردم هر که باشند و هر چه باشند، این عشق به امام حسین را ارزان از دست نمی‌دهند. در دوران رژیم شاهنشاهی نیز چنین بود و حتی مردمی که به ظاهر اخلاق حسنه‌ای نداشتند، بزرگداشت یاد و حماسه سیدالشهدا را یک اصل زندگی خویش می‌دانستند و با همین اصل، در جریان حوادث مختلف کشور را نجات دادند و استقلال ایران را

مقاومت مردمی بوشهر، در برابر اشغالگری انگلیس در جنگ جهانی اول.

از دوران بازداشت «عیار»، روایت‌های متنوعی وجود دارد. قدر مسلم اینکه او در آن مقطع، می‌توانست با پیرایه بستن بر رهبر نهضت اسلامی جان خود را نجات بخشد. امکان داشت تا با صحه گذاردن بر ادعاهای ششاه و ساواک، سیخن آنان را مستند نماید.

اما او نهایتاً چنین نکرد و دادگاه نظامی پهلوی نیز نتوانست بسا اعترافی از او به تقویت حکومت کمک کند. طیب شکنجه‌ها و نهایتاً گلوله‌ها را به جان خرید، تا نمادی از جوانمردی باشد

محرم ۱۱ آبان ۱۳۳۲. شهید طیب حاج‌رضایی خطاطی پیش از اعدام

د

تمامی آنان که تهران دهه ۳۰ را درک کرده‌اند، از اهتمام طیب حاج‌رضایی به برگزاری عزاداری حسینی(ع) با خاطرات متنوع و شیرینی دارند. برای آنان جالب بود که دعوایگر

شهر، اینچنین در روزهای محرم سیاهپوش می‌شود، تکیه می‌بندد و اطعام می‌کند. فصل پایانی و تعیین‌کننده حیات وی نیز در محرم ۱۳۴۲ روی داد، آنگاه که او انتخاب کرد تا تصویر امام خمینی را در تکیه‌اش نصب کند و سخنران هیئتش، در انتقاد از رژیم شاه بگوید

می‌شد. از جدال با عوامل شهرستانی، تا رقیابی خود در کف جامعه. او دعوایگر شهر بود و به بزن بهادری شهرت داشت. با این حال تا قبل از دهه ۴۰، از طرفداران پر و پا قرص شاهنشاه بود. حتی می‌گویند که روی بدنش، عکس رضاخان و تاج سلطنت را هم خالکوبی کرده بود. البته رژیم هم به چنین افرادی نیاز داشت و سعی می‌کرد، تا از آنها در سرزنگاه‌ها و برای پیشبرد اهداف خود استفاده کند. در این میان اما، طیب یک ویژگی بارز داشت. ویژگی‌ای که به عقیده‌بسیاری، آخر به دادش رسید و عاقبت ظهیر شد. آن ویژگی چیزی نبود، مگر اخلاص عشق و علاقه و محبت به سیدالشهدا و اهل بیت عصمت و طهارت(ع). طیب در ایام محرم، خودش تکیه امام‌حسین را برپا می‌کرد و از مداحان و سخنرانان معروف، دعوت می‌گرفت که بیایند. خودش لباس مشکی می‌پوشید و به سرش گل می‌مالید و در دسته عزاداری، میان مردم به راه می‌افتاد. هنوز که هنوز است، دسته‌های ماه محرم طیب مشهور است و بازماندگان از آن دوره به گونه‌های مختلف روایتش می‌کنند…».

■ **مرا چه به اینکه بگویم روحانی و واعظ چه بگوید؟**

گفتمت که «طیب» در آخرین محرمی که حیات داشت؛ تمایل خود به نهضت امام خمینی را علنی کرد. او امسا، رهبر نهضت اسلامی را نمی‌شناخت و تنها از سر مشاهده رفتارهای ناصواب حاکمیت، بدان جهت سوق یافته بود. دستگاه امنیت و ارباب رژیم گذشته نیز سعی کرد تا او را از این رویکرد بر حذر عسکرالولادی در خاطرات خویش، گزارشی از این گفت‌وگو به دست داده است.» یک موضوع دیگر در رابطه با مرحوم طیب‌حاج رضایی، مجلس دهه اول عاشورای حسینی(ع) است. او که در آن زمان شهره بود به اینکه هر نوع بدی را انجام داده، اما در عین حال چند امتیاز داشت. یکی اینکه در دهه عاشورا، چند روزه خوانی داشت و در این دهه به سر خودش گل می‌مالید و جلوی در حسینیه‌اش می‌نشست. یکی دیگر از کارهایش این بود که در یکی از شب‌های سوم یا هفتم یا شنب اربعین امام‌حسین، دسته‌ای را حرکت می‌داد. تمام هیئات و دسته‌های معروف هم کمک می‌کردند و این دسته، یک دسته بسیار بزرگی بود و خود طیب هم در آنجا، گل به پیشانی مالیده و در جلوی دسته حرکت می‌کرد. در مجلس دهه عاشورای مرحوم طیب، آقای شیخ‌باقر نهایندی منبر می‌رفت و منبر ایشان هم، معمولاً تند بود و شاید از تندترین‌ها علیه رژیم بود. یکی از جاهایی که نصیری برای مرحوم طیب خط و نشان می‌کشید، همین مسجاعت این روحانی مبارز بود و در را خواستند و گفتند: روضه را تعطیل کنید؛ گفت: من چاکر امام حسین هستم و نمی‌توانم روضه را تعطیل کنم، شما تعطیل کنید که من نمی‌شنیم، من چاکر امام حسین هستم، من تن و روزه را تعطیل کنم، شما تعطیل کنید که من رابطه دستور داد: به طور نهایتی دقیق، مراقبت کامل به عمل آورده و نتیجه بعدی اعلام شود…».

دعویاگسر شهر، به مدد حسینی بودن رستگار می‌شود!
تمامی آنان که تهران دهه ۳۰ را درک کرده‌اند، از اهتمام طیب حاج‌رضایی به برگزاری عزاداری حسینی(ع) خاطرات متنوع و شیرینی دارند. برای آنان جالب بود که دعوایگر شهر، اینچنین در روزهای محرم سیاهپوش می‌شود؛ تکیه می‌بندد و اطعام می‌کند. فصل پایانی و تعیین‌کننده حیات وی نیز در محرم ۱۳۴۲ روی داده؛ آنگاه که او انتخاب کرد تا تصویر امام خمینی را در تکیه‌اش نصب کند و سخنران هیئتش، در انتقاد از رژیم شاه بگوید. محمد پورغلامی پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، ماجرا را به‌قریب بی‌آمده روایت کرده است:

«معمولاً در دهه اول محرم، وقتی مداحان می‌خوانند روضه جناب حر را بخوانند؛ برای ورود به روضه، یا داستان توبه رسول ترک را تعریف می‌کنند، یا داستان ادب طیب‌حاج رضایی را در حشر و نشر با سادات. منقول است روزی طیب دید که صاحب‌خانه‌ای اسباب و اثاثیه مستأجر خود را – که جزو سادات بود– از خانه بیرون نداشتند و عذر مستأجر را برای ندادن کرایه‌خانه خواسته است. طیب که این صحنه را می‌بیند، جلو می‌رود و لوطی‌گری می‌کند. خانه را می‌خرد و آن را به سید مستأجر هدیه می‌دهد. طیب‌حاج رضایی یکی از اعضای طایفه لوطیان بود که همواره حرف‌ها و حدیث‌های زیادی به همراه داشته‌اند. سابقه درگیری و زندان نیز در کارنامه او فراوان دیده

■ **ما رفیق نامرد نیستیم!**

از دوران بازداشت «عیار»، روایت‌ها و خاطرات متنوعی وجود دارد. قدر مسلم اینکه او در آن مقطع، می‌توانست بسا پیرایه بستن بر رهبر نهضت اسلامی جان خود را نجات بخشد. امکان داشت تا با صحه گذاردن بر ادعاهای شاه و ساواک، سخن آنان را مستند نماید. اما او نهایتاً چنین نکرد و دادگاه نظامی پهلوی نیز نتوانست با اعترافی از او به تقویت حکومت کمک کند. طیب شکنجه‌ها و نهایتاً گلوله‌ها را به جان خرید، تا نمادی از جوانمردی باشد. سیدابوالفضل کاظمی در خاطره گویی خویش از قول محمد باقری، آورده است:

«محمد آقا! محمد باقری معروف به محمد عروس‌ا، درباره آن روز آقیام خرداد ۱۳۴۲ در تهران آ گفت: بعد از اینکه شهرستانی و ساواک ریختند و ما را کت بسته به شهرستانی بردند، حاج اسماعیل رضایی، حاج حسین شمشاد، حسین کاردی، عباس کاردی، حاج آقا توسلی، حاج علی نوری، حاج علی حیدری و مرتضی طاری هم، قاتی ما بودند و دستگیر شدند. همه آنها، بارفروش‌های میدان بودند و به خاطر آقای

دوشنبه ۱۸ تیر۱۴۰۳ | ۲ محرم ۱۴۴۶

خمینی، تو خیابون‌ها ریخته بودند و به نفع او شعار دادند، اما سردمدار همه اینها، طیب بود. چند ساعت بعد از دستگیری ما، طیب حاج رضایی رو کت بسته آوردند و تو بند ما انداختند. وقتی ما رو به زندان باغشاه بردند؛ طیب هم همراهمون بود. من باهاش کاری نداشتم، چون همیشه دور و برش یک مشت چاقوکش بود. خودش هم، از بزن بهادرها و لات‌های تهران بچه‌دار شد و پسر اولش رضا پهلوی را به دنیا آورد، طیب کوچه و محلل را چراغانی کرد! روی همین حساب، تا طیب را دیدم، محلش نگذاشتم و پشتم را طرفش کردم؛ دستپنند به دستش بود. سلام کرد و گفت: محمد آقا، ما رفیق نامرد نیستیم! جوابش را ندادم. آن زمان طیب با شعبان اشعبان جعفری معروف به شعبان بی‌مخ، سرشاخ شده بود. هر دو، یکه بزن جنوب شهر بودند و حرف‌شان خریدار داشت. شعبان، ورز‌شکار بود و طرفدار شاه. البته طیب میدان‌دار، بارفروش، دست و دلباز و خیر و یتیم نواز هم بود. در حالی که همیشه شنیده بودیم او طرفدار فدایی شاهه، پیهو ورق برگشت و طیب شد بر ضد شاه. حالا تو دل طیب چه حال و احوال و انقلابی پیدا شده بود، خدا می‌دونه. سران مملکت جلسه گذاشتند که با طیب زد و بند کنند و وادارش کنند که بگه: خمینی به من پول داده تا بارفروش‌ها رو تیر کند. انقلابی که در درون او ایجاد شده بود، باعث شد که قبول نکند و نهایتاً مرگ را به جان بخرد…».

■ **خدایی که مرا می‌برد، فکر شما را هم می‌کند!**

از طیب‌حاج‌رضایی در عرصه سیاست، رد پاهای آشکار اما متفاوتی بر جای مانده است. او در دوره‌ای به دربار گرایش داشت و حتی بر بدن خویش، نقش رضاخان را خالکوبی کرده بود. هم‌زمان با نهضت ملی و از بیم تسلط توده‌ای‌ها بر کشور، در جهت مخالف آن حرکت کرد. وی در سالیان پایان حیات، نخست با دستگاه امنیتی و قضایی وقت و سپس با کلیت نظام سیاسی چالش یافت و از آن رویگردان شد. طیب در آخرین فصل زندگی به حمایت از موج فزاینده مخالفت به ششاه گرایش پیدا کرد و عملاً با آن همراه شد. این مسیر در خاطرات فرزندش زنده‌یاد بیژن حاج رضایی نیز خود را نشان می‌دهد:

«سرمنشأ فعالیت‌های سیاسی پدرم، از سال ۱۳۳۲ شروع می‌شود. مرحوم پدرم به آیت‌الله العظمی بروجردی ارادت خاصی داشت و مقلد ایشان بود. در یکی از دیدارهایش با ایشان، من هم که کودک بودم، همراهی‌اش می‌کردم. پدرم آیت‌الله کاشانی را هم خیلی دوست داشت و همیشه شجاعت این روحانی مبارز بود و در بیشتر سخنرانی‌هایش شرکت می‌کرد. آیت‌الله فرید مقید و معتقدی بود و به ناموس خیلی اهمیت می‌داد. در روز ۹ اسفند، تعدادی به خانه ما آمدند و پدرم به همراه آنها به منزل آیت‌الله کاشانی رفتند. ایشان به آنها گفته بود، که شاه دارد از کشور خارج می‌شود و مملکت در بحران است. به اضافه اینکه توده‌ای‌ها دارند بر مملکت غالب می‌شوند و اگر آنها موفق شوند، دیگر ناموسی وجود نخواهد داشت! مسئله ناموس، مثل ناقوس بزرگی در مغز پدرم بود. وقتی صحبت از ناموس می‌شد، فکر می‌کرد که در آن لحظه همه چیز در معرض خطر است. مرحوم پدرم را اگر قطعه قطعه می‌کردند، بار نمی‌رفت. پدرم به دستور آیت‌الله کاشانی وارد شدند. اصلاً شاه را نمی‌شناختند، به عنوان یک کار دینی و مذهبی برای حفظ ناموس کشور، وارد صحنه شدند. گذشته از همه اینها، پدرم به برگزاری مراسم امام‌حسین(ع) اهمیت زیادی می‌داد. مرحوم پدرم از ابتدا تا انتهای ماه محرم خرج می‌داد و گوسفندان زیادی را قربانی می‌کرد. ایشان این گوسفندان را در میدان نگهداری می‌کرد. لذا با اعتراض بهانه‌جویانه شهردار مواجه شدند. به دلیل توهین شهردار، پدرم سبلی محکمی به او می‌زند که موجب واژگون کردن و آتش‌زدن ماشین‌های آنها در میدان می‌شود. به دنبال آن، یک حرکت ۱۰هزار نفری اعتراض آمیز به طرف کاخ حکومت، نظام پهلوی وقتی دید با یک فریاد چنین جمعیتی به راه می‌افتد، بلافاصله تغییراتی در سطح مدیران منطقه ایجاد کرد. در آن دوره، به‌رگیری با نصیری نیز حادث شده بود. پدرم به قم هم سفرهایی داشتند و تکیه بزرگی نیز داشتیم که از آقایی به نام نهایندی دعوت می‌کرد و ایشان نیز سخنرانی‌های زیادی علیه حکومت انجام می‌داد. این بود که پدرم را گرفتند و با دستبند به شهرستانی بردند. ما پدرم باز با همان وضع و دست بسته، به نصیری حمله سختی کرد و او را به شدت تکب زد؛ در آن زمان، دادگاه پدرم و حاج اسماعیل رضایی را محکوم به اعدام کرد. ما در این مدت، ملاقات‌هایی را با پدرم داشتیم که ایشان را دعوت به صبر می‌کرد و می‌گفت: آنکه مرا می‌برد، فکر شما را هم می‌کند…».

■ **در سو جانمردی**

آدمیان تا پایان خط حیات، آزادی انتخاب دارند. چه بسپار آنان که پس از عمری ظاهرالصلاح بودن به باطل می‌گرایند و چه بسپار آنان که پس از سال‌ها بی‌فبیدی، رو به رستگاری و عاقبت به بخیری می‌نهند. خاندان با امکان این امر، به حیات و ممات انسان‌ها زیبایی و جذابیت بخشیده است.

شهید طیب حاج‌رضایی در بسته به کربلا

